

تدبر در حدیث و سیره معصومین (علیهم السلام) - استاد ضرابی

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

سیزدهم جمادی الاول ۱۴۴۶ مطابق با ۱۴۰۳/۸/۲۵

شهادت صدیقه طاهره، حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

را به پیشگاه پیامبر اسلام و اهل بیت طاهرینش (ع) به ویژه ولی عصر و حجت حق امام زمان (عج) که صاحب عزا هستند و همه دوستداران و ارادتمندان به مکتب رسالت و ولایت تعزیت و تسلیت عرض می‌کنم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ وَلِيِّ اللَّهِ وَ خَيْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَابِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بَعْدَ مَا احاطَ بِهِ عِلْمُكَ

یا رب نصیب هیچ غریب دگر نکن
دردی که گیسوان حسن را سفید کرد
با صد امید حامی مادر شدم ولی
دستش ز سر گذشت مرا ناامید کرد

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: دو زن که در یکی از مباحث دینی با هم اختلاف داشتند، خدمت حضرت زهرا علیها السلام آمدند. بحث آن دو به نزاع و دعوا کشید، یکی از آن دو با ایمان بود و دیگری معاند و مخالف با اسلام. حضرت به زن مسلمان در گفتن دلایل و ادله خود کمک کرد تا بتواند مطالب حق خود را ثابت کند. او که توانست حرف خود را اثبات کند، از این جهت خیلی خوشحال شد. حضرت زهرا علیها السلام به وی فرمود: «إِنَّ فَرَحَ الْمَلَائِكَةِ بِاسْتِظْهَارِكَ عَلَيْهَا أَشَدُّ مِنْ فَرَحِكِ وَ إِنَّ حُزْنَ الشَّيْطَانِ وَ مَرَدَّتِهِ بِحُزْنِهَا أَشَدُّ مِنْ حُزْنِهَا - خشنودی فرشتگان از پیروزی تو بر او بیش از خشنودی تو می‌باشد، چنانکه غمگین شدن شیطان و پیروانش بیش از ناراحتی و حزن آن زن می‌باشد.» (الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۵)

موضوع تدبر:

برای غلبه حق بر باطل و جنود خدا بر لشکریان شیطان، با استناد به سخنان و سیره بزرگ بانوی اسلام صدیقه طاهره (س)، باید در چه عرصه‌هایی پایداری و ثبات قدم داشته باشیم؟

پاسخ اجمالی:

در سیره و سخنان حضرت زهرا علیها السلام، بصیرت و مرجعیت فکری و فرهنگی مسلمانان مانند: بیان احکام شرعی، حل اختلاف در مسائل دینی، بیان معارف الهی و حضور قوی در عرصه سیاست، مانند: دفاع و حمایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دفاع و حمایت از امام علی علیه السلام، اعتراض و انتقاد به غاصبان خلافت و خیرخواهی و مواسات با مردم مانند دعا در حق آنان، سرکشی و کمک به آنها و ایثار و انفاق و شهادت دیده می‌شود. روشن است برای ما که پیروان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، هستیم، انتظار آن است که اقتدا به شیوه و سیره سعادت بخش آنان داشته باشیم، و در این راه از خود سستی و کوتاهی نشان ندهیم. قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِرَجُلٍ لَمَّا سَأَلَهَا وَ هِيَ عَلَى قَبْرِ عَمِّهَا حَمْزَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا وَاللَّهِ، لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عَثْرَةَ نَبِيِّهِ، حضرت زهرا سلام الله علیها بر سر مزار حمزه علیه السلام در پاسخ شخصی فرمودند: به خدا سوگند، اگر حق - یعنی خلافت و امامت - را به اهلش سپرده بودند و از عترت و اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم پیروی و متابعت کرده بودند حتی دو نفر هم با یکدیگر درباره خدا و دین - اختلاف نمی‌کردند (و اسلام همه عالم را فرا می‌گرفت). و مقام خلافت و امامت توسط افراد شایسته یکی

پس از دیگری منتقل می گردید و در نهایت تحویل قائم آل محمد (عجل الله فرجه الشریف ، و صلوات الله عليهم اجمعين) می گردید که او نهمین فرزند از حسین (علیه السلام) می باشد. » (کفایة الاثر ، ۱۹۹ - بحار الانوار ، جلد ۳۶ ، صفحه ۳۵۲)

تاب تب نای ناله نیست مرا جان ندارم به مرگ بسپارم
منعم از گریه کرده اند ولی کم نشد اشک های بسپارم

پاسخ تفصیلی:

ابوبکر بیهقی می نویسد: «روایت شده است که مشرکان قریش در حجر اسماعیل گردآمده بودند و می گفتند: چون محمد صلی الله علیه و آله عبور کند، هر یک از ما به او ضربه ای خواهیم زد و چون فاطمه این را شنید پیش مادر رفت و سپس این مطلب را به اطلاع پیامبر رساند...» (دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۳)

آن بانوی بزرگوار در مواردی نیز علاوه بر اطلاع و پیشگیری از اقدام آنان، خود مستقیماً به صحنه می رفت و به حمایت و دفاع از پیامبر عزیز می پرداخت.

عبدالله بن مسعود می گوید: با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار کعبه بودیم، حضرت در رسایه خانه خدا مشغول نماز بود، گروهی از قریش و از جمله ابوجهل در گوشه ای از مکه چند شتر نحر کرده بودند، شکنجه آنها را آوردند و بر پشت پیامبر گذاشتند، فاطمه علیها السلام آمد و آنها را از پشت پدرش برداشت. (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۵۷)

عمرو بن میمون از عبدالله روایت می کند و می گوید: روزی پیامبر به حال سجده بود، گروهی از قریش گرد او بودند و مقداری از شکنجه و احشاء شتر و یا گاوی که آن را کشته بودند در آنجا بود، گفتند چه کسی این شکنجه را بر می دارد و بر پشت او می گذارد؟ عقبه بن ابی معیط این کار را انجام داد. فاطمه علیها السلام آمد و آنرا از پشت پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت... (دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۳)

با هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، مسلمانان و پیروان حضرت نیز به این شهر مهاجرت کردند، تنگناهای اقتصادی و سیاسی مسلمانان را در شرایط بسیار سختی قرار داد، انصار هر چه داشتند به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در نهایت اخلاص و فداکاری با مهاجران تقسیم کردند، غنیمت های جنگی نیز که گاهی به دست می آمد آنقدر نبود که نیاز جامعه نو پای اسلام را بر طرف سازد، پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله مسلمانان و فقرای مسلمان را بر خود و خانواده و بستگانش ترجیح می داد، و علی و فاطمه علیهما السلام نیز در اجرای این رسالت اخلاقی، اجتماعی بیش از توان معمول بر خود سخت می گرفتند.

آنها علاوه بر تحمل مشکلات طاقت فرسا، در ایثار و انفاق نیز بر همه پیشی گرفته بودند. خانه فاطمه علیها السلام محل مراجعه نیازمندان و فقیران بود، هر کس به آنجا مراجعت می کرد ناامید برنمی گشت، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در موارد زیادی نیازمندان را به ایشان ارجاع می داد. (مأساة الزهراء، ج ۱، ص ۵۴)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: نماز عصر را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جا آوردیم، حضرت هنوز در محراب نماز نشسته بودند که پیر مردی از مهاجران عرب که لباسی کهنه و مندرس به تن داشت وارد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احوال او را پرسید و از او دلجویی کرد. آن مرد گفت: «ای رسول خدا! شکمم گرسنه است، غدایم بده، تنم برهنه است، لباسم پویشان،

تهیدستم، بی نیازم فرما.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا أَجِدُكَ شَيْئاً، انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِ مَنْ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يُوَثِّرُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ، انْطَلِقْ إِلَى حُجْرَةِ فَاطِمَةَ - چیزی برای تو نمی‌یابم، به در خانه کسی برو که هم او خدا و رسولش را دوست دارد و هم خدا و رسولش او را دوست دارند، او خدا را بر خودش مقدم می‌دارد، برو به خانه فاطمه علیها السلام.» آنگاه پیامبر به بلال فرمود که او را به منزل فاطمه علیها السلام برسان. بلال با او آمد و قضیه را به عرض زهرا مرضیه علیها السلام رساند. حضرت زهرا علیها السلام گردن بندی را که دختر عموی فاطمه دختر حمزه سیدالشهداء به او هدیه داده بود، از گردن درآورد و به آن مرد فقیر داد و فرمود: «خُذْهُ وَبِعْهُ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْوْضَكَ بِهِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ». این را بگیر و بفروش. امید است خداوند در مقابل آن چیزی به تو دهد که از آن بهتر است.» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۶ - ۵۸، ح ۵۰)

همچنین ابن عباس نقل می‌کند: سلمان فارسی برای آنکه چیزی برای عرب تازه مسلمان شده‌ای تهیه کند به خانه زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت اما چیزی نیافت، چشمش به خانه حضرت زهرا علیها السلام افتاد و با خود گفت: اگر خیری باشد از خانه فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود. رفت و در خانه آن حضرت را کوئید و قضیه را به عرض ایشان رساند. آن حضرت فرمودند: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنْ لَنَا ثَلَاثًا مَا طَعَمْنَا وَ إِنْ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَدْ اضْطَرَبَا عَلَى مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ... - سوگند به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری برانگیخت، سه روز است که چیزی نخورده ایم و حسن و حسین علیها السلام از شدت گرسنگی می‌لرزیدند [تا اینکه خوابشان برد...] اما خیری را که به در خانه‌ام آمده است بر نمی‌گردانم.» حضرت علیها السلام پیراهن خود را به سلمان داد تا ببرد و از شمعون یهودی مقداری خرما و جو بگیرد. سلمان آنها را گرفت و آورد. آن حضرت بلافاصله آنها را آسیاب کرد و نان پخت و به سلمان داد تا برای آن مرد فقیر ببرد. سلمان عرض کرد: یک قرص از این نانها را برای حسن و حسین بردارید. حضرت فرمودند: «يَا سَلْمَانُ هَذَا شَيْءٌ أَمْضِينَاهُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَسْنَا نَأْكُلُهُ مِنْهُ شَيْئاً- اینها را در راه خدای عزیز و بزرگ داده ایم، چیزی از آن را بر نمی‌داریم.» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۹ - ۷۵)

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «زنی به حضور فاطمه علیها السلام رسید و عرض کرد، من مادری ناتوان دارم که نسبت به مسائل و احکام نمازش دچار شبهه و اشتباهی شده است، مرا نزد شما فرستاده تا آنرا بپرسم. حضرت به پرسش او پاسخ گفت. وی مسئله‌ای دیگر پرسید و حضرت پاسخ گفت. پرسش سومی مطرح کرد و همین طور تا ده پرسش را مطرح کرد و حضرت نیز پاسخ گفتند. آن زن از اینکه پرسش هایش زیاد شد خجالت کشید و عرض کردای دختر پیامبر! شما را زحمت ندهم. حضرت فرمودند: هر وقت خواستی بیا و هر چه می‌خواهی بپرس...» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳)

ابن مسعود از بزرگان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: مردی به نزد حضرت فاطمه علیها السلام آمد و عرض کرد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نزد شما گذاشته است که من نیز از آن بهره مند شوم؟ آن حضرت به خدمتکار منزل فرمود که برود آن دستمال ابریشمی را بیاورد. او هر چه به دنبال آن گشت آن را پیدا نکرد، حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: حتماً آن را پیدا کن؛ زیرا به اندازه حسن و حسین علیهما السلام برایم ارزش دارد. خدمتکار پس از جستجو آن را پیدا کرد، در آن صحیفه و نوشته‌ای بود که بر آن چنین نوشته شده بود: «قال محمد النبي صلى الله عليه وآله: لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بِوَأَيْقَهُ...-پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نباشد از مؤمنان نیست. هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان

دارد همسایه‌اش را آزار ندهد. کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد یا سخن نیکو بگوید یا سکوت کند. همانا خداوند انسان نیکوکار بر دبار و پاکدامن را دوست دارد و انسان زشت کار بخیل و بسیار سؤال کننده و پررو را مبعوض دارد. همانا حیاء از ایمان است و ایمان نیز در بهشت جای دارد و فحش [و ناسزاگویی] از بی حیایی است و [آدم] بی حیا در آتش است.» (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۱)

مردی همسرش را فرستاد تا به نزد حضرت برود و از ایشان بپرسد که آیا او از شیعیان و پیروان شما می‌باشد یا خیر؟ او به حضور حضرت آمد و چنین پاسخ شنید که به شوهرت بگو: «إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمَرَ نَاكَ وَ تَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَإِلَّا فَلَا». اگر به آنچه که به شما امر کرده ایم عمل می‌کنی و از آنچه که نهی کرده ایم دوری می‌کنی، از شیعیان ما هستی و گرنه خیر.» مرد بعد از شنیدن پاسخ آن حضرت مضطرب شد و به خود گفت: وای بر من، چه کسی پیدا می‌شود که از گناه و خطا به دور باشد؟ پس من همواره در جهنم خواهم بود؛ زیرا هر کس از شیعیان آنان نباشد در آتش جهنم جاودان است. همسرش به حضور حضرت برگشت و سخنان شوهر را بازگو کرد. حضرت فرمودند: «قُولِي لَهُ لَيْسَ هَكَذَا، شِيعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كُلُّ مُحِبِّينَا وَ مُوَالِي أَوْلِيَاءِنَا وَ مُعَادِي أَعْدَائِنَا وَ الْمُسْلِمُ بَقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا ...» به او بگو این چنین نیست. شیعیان ما از بهترین اهل بهشتند و همه دوستان ما و دوستاناران دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و هر کس با قلب و زبان تسلیم ما اهل بیت باشد. اگر با اوامر و نواهی ما در دیگر گناهان مخالفت کنند، از شیعیان [واقعی] ما نخواهند بود، ولی در عین حال آنها نیز در بهشت خواهند بود البته پس از آنکه در این دنیا به بلایا و گرفتاری‌ها و یا در عرصه‌های قیامت به انواع شدائد و سختی‌ها و یا در طبقه بالای جهنم گرفتار عذاب شدند، تا ما به خاطر محبت و [دوستی] که با ما داشته اند نجاتشان دهیم و آنان را به نزد خود منتقل کنیم.» (نهج الحیاء، ص ۲۱۷، ح ۱۲۱)

حضرت زهرا علیها السلام دیدگاه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نسبت به امام علی (علیه السلام) به صورت مرتب شنیده بود و بدان ایمان و اعتقادی راسخ داشت و صلاح و مصلحت جامعه نوپای اسلام را در رهبری و امامت امام علی علیه السلام می‌دانست.

در بیعت با خلیفه اول سه گروه از قبول بیعت با ابوبکر امتناع کردند:

اول: گروه انصار، که در سقیفه حضور داشتند و هر چند در ابتدا از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، ولی مسائلی موجب شد تا بیشتر آنها در همان جلسه به ابوبکر دست بیعت دهند.

دوم: بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان، که منتظر رسیدن به پست و مقام و منصب بودند و در عصر جاهلیت، مقداری از آن برخوردار بودند.

سوم: بنی هاشم و تعدادی دیگر از مسلمانان مانند عمار، سلمان، مقداد و ابوذر و دیگران.

مشکل انصار تا حد زیادی به نفع خلیفه حل شد، بنی امیه نیز با تطمیع مالی و مقام و منصب حکومتی بیعت کردند؛ اما مشکل بنی هاشم همچنان باقی بود، هر چند حزب حاکم در جلب رأی و نظر آنان نیز تلاش زیادی کرد و حتی چند شب بعد از بیعت در سقیفه به منزل عبدالله بن عباس رفتند و پیشنهاد پست و حکومت به او و دیگر افراد خانواده‌اش را داده اند اما مورد قبول او قرار نگرفت و ابن عباس مسئله را به امام علی علیه السلام واگذار کرد و هیچ یک از بنی هاشم - تا امام بیعت نکرد - دست بیعت به ابوبکر ندادند. و تا حضرت زهرا زنده بود، امام نیز بیعت نکرد به همین جهت حزب حاکم چاره دیگری اندیشید و به فکر تهدید افتاد. (الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۲ - ۳۳)

ابتدا مدافعان امام علی علیه السلام که در منزل حضرت زهرا اجتماع کرده بودند، به دنبال تهدید جدی حکومت و شاید مصلحت اندیشی امام علیه السلام متفرق شدند، سپس طرفداران حکومت برای جلب امام علیه السلام به جهت بیعت با خلیفه به منزل آن حضرت حمله ور شدند. (امام علی بن ابی طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، فصل ۱۵، ص ۳۲۱ - ۳۲۸)

بانوی بزرگوار اسلام خود در مقابل مهاجمان ایستاد و با آنان صحبت کرد و فرمود: «أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ مَاذَا تَقُولُونَ وَآيَ شَيْءٍ تُرِيدُونَ؟ يَا عُمَرُ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ؟ تَدْخُلُ عَلَى بَيْتِي؟ أَيْحِزِبُكَ الشَّيْطَانُ تُخَوِّفُنِي وَكَانَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ضَعِيفًا- ای گمراهان و دروغگویان چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟ ای عمر! آیا از خدا نمی‌ترسی؟ می‌خواهی وارد خانه من شوی؟ آیا با حزبت که حزب شیطان است مرا می‌ترسانی، در حالی که حزب شیطان ناتوان است.» (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸)

و هنگامی که امام علیه السلام را با زور به طرف مسجد می‌بردند، حضرت زهرا علیها السلام با اینکه صدمه دیده بود خود را به میان آنان و امام علیه السلام رساند و فرمود: «وَاللَّهِ لَا أَدْعُكُمْ تَجْرُونَ إِبْنَ عَمِّي ظُلْمًا- به خدا سوگند نمی‌گذارم پسر عموی مرا [ظالمانه به سوی مسجد] بکشانید.» (نهج الحیاة، ص ۱۵۲، ح ۶۸)

و بعد از آنکه امام علیه السلام را آنچنان به مسجد بردند، حضرت وارد مسجد شد و با تهدیدی جدی فرمود: «خَلُّوا عَنِّ إِبْنَ عَمِّي فَإِنَّهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تُخْلُوا عَنْهُ... پسر عمویم را رها کنید. قسم به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را بر حق برانگیخت، اگر از او دست برندارید گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سرافکنده و در برابر خدا فریاد خواهم زد.» (روضة کافی، ج ۸، ص ۲۳۸)

و هنگامی که سلمان فارسی با اشاره امام علیه السلام از آن بانوی بزرگوار خواست تا نفرین نکند و به منزل برگردد، خطاب به سلمان این چنین فرمود: «يُرِيدُونَ قَتْلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا عَلِيٌّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبْرٌ- می‌خواهند علی علیه السلام را به قتل برسانند و [من] بر قتل علی علیه السلام صبر ندارم.» (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷)

خلیفه و دیگران که مرعوب دفاع و حمایت جدی آن بانوی بزرگوار از امام علیه السلام شدند، به ناچار امام علیه السلام را آزاد کردند و حضرت زهرا با دیدن امام علیه السلام به او چنین عرض کرد: «رُوحِي لِرُوحِكَ الْفِدَاءَ وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَقَاءَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنْ كُنْتُ فِي خَيْرٍ كُنْتُ مَعَكَ وَ إِنْ كُنْتُ فِي شَرٍّ كُنْتُ مَعَكَ- جانم فدای جان تو، روحم سپر بلاهای جان تو، ای ابوالحسن! اگر تو در خیر و نیکی بودی با تو خواهم بود و اگر در سختی و بلا گرفتار شدی [باز هم] با تو خواهم بود.» (نهج الحیاة، ص ۱۵۹، ح ۷۵)

بعد از آنکه حضرت چند بار برای گرفتن فدک (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰ - ۲۸۶) - که حق آن حضرت بود - به خلیفه اول مراجعه کرد (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۱۸) و او نیز با استناد به حدیثی که کسی غیر از او آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشنیده و نقل نکرده است و بعد از استناد حضرت زهرا به آیاتی از قرآن و بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حتی شهادت شاهدان، از باز گرداندن فدک به آن حضرت خودداری کرد، آن بانوی بزرگوار به اعتراض چنین فرمود: «وَاللَّهِ لَا دَعْوَى اللَّهِ عَلَيْكَ وَ اللَّهُ لَا أَكَلْمُكَ بِكَلِمَةٍ مَا حَبِيبٌ- سوگند به خدا تو را نفرین می‌کنم و به خدا قسم تا زنده هستم با تو یک کلمه سخن نخواهم گفت.» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۴)

بعد از آنکه تعدادی به درب منزل حضرت علی علیه السلام آمدند و با تهدید خواستند امام علیه السلام را با اجبار به بیعت وادارند و یا متعرض اهل خانه شوند و خانه را به آتش بکشاند - که متأسفانه این کارها نیز به انجام رسید (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۹ - ۲۱۳) - حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و خطاب به خلیفه اول فرمود: «یا اَبَیْکَر! ما اَسْرَعَ ما اَعَزُّتُمْ عَلَی اَهْلِ بَیْتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَ اَلْحَمْدُ لَیْلَی اَللّٰهُ - ای ابوبکر! چه زود کینه‌های پنهانی خود را علیه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر کردید، سوگند به خدا تا زنده‌ام با عمر سخن نخواهم گفت.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۹)

بعد از آنکه امام علی علیه السلام را به طرز نامناسبی به مسجد بردند، حضرت زهرا علیها السلام خود را به مسجد رساند و اعتراض خود را به مهاجمان و دیگر کسانی که آنجا بودند ابلاغ کرد. از جمله خطاب به خلیفه دوم که نقش اصلی را در این کارها داشت فرمود: «طُغْیَانُکَ یا عُمَرُ اَخْرَجَنِی اَلْزَمَکَ الْحُجَّةَ وَ کُلَّ ضَالٍّ غَوٰی ...- ای عمر! طغیان تو مرا [از خانه] بیرون کشید و حجت را بر تو و بر دیگر گمراهان اغوا شده تمام کرد. ای پسر خطاب! سوگند به خدا، چون کراحت دارم که بی گناهان دچار بلا و گرفتاری شوند [از نفرین دست برمی دارم. اگر چنین نبود] می‌دانستی که بر خدا سوگند یاد می‌کردم و سپس خدا را سریع الاجابة می‌یافتم.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۰، ح ۵)

حضرت زهرا علیها السلام در مسجد مدینه با دلی پر خون از حوادث ناگوار پیش آمده، با زبان شکوه و اعتراض خطاب به انصار فرمودند: «یا مَعْشَرَ النَّفِیَّةِ وَ اَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ حَصَنَةَ الْاِسْلَامِ! ما هَذِهِ الْعُمِیْزَةُ فِی حَقِّی وَ السَّنَةُ عَنْ ظُلَامَتِی؟- ای انجمن نقباء! ای بازوان ملت! ای حافظان اسلام! این غفلت و سستی در مورد حق من چیست؟ و چرا در برابر دادخواهی من سهل انگارید؟» (دلائل الامامة، ص ۳۶)

در فراز دیگری ضمن بیان علت های سستی و تساهل مردم فرمودند: «اَلَا وَقَدْ اَرٰی اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلِی الْخَفْضِ وَ اَبْعَدْتُكُمْ مِنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ ...- می بینم که به تن آسایی خو کرده اید، و کسی را که سزاوارتر [به زمامداری] بود با شادی و دنیاطلبی دور کردید، و با رفاه و آسایش خلوت کرده اید و از سختی زندگی به راحتی و خوشگذرانی رسیده اید؛ به همین جهت آنچه را که حفظ کرده بودید از دست دادید و آنچه را که فرو بردید، استقراغ کردید.» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۲ و ۲۷۳)

سوگنامه

در روزهای آخر عمر حضرت زهرا علیها السلام هنگامی که آن دو با اجازه امام علی علیه السلام به ملاقات آن بانوی بزرگوار رفتند، آن حضرت صورت خود را به سوی دیوار برگرداند و از آنان پرسید: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمةُ بَضْعَةٌ مِنِّی، مَنْ اَذاها فَقَدْ اَذاَنِی، رِضا فاطمةُ مِنْ رِضاى وَ سَخَطُ فاطمةُ مِنْ سَخَطِی- فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است، رضایت فاطمه از رضایت من و خشم فاطمه از خشم من است.» گفتند. آری شنیدیم. حضرت فرمود: «فَإِنِّی اُشْهَدُ اللهَ وَ مَلَائِکَتَهُ اَنَّکُمَا اَسْخَطْتُمَانِی وَ ما اَرْضِیْتُمَانِی وَ لَئِنْ لَقِیْتُ النَّبِیَّ صَلَی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَ اَلْحَمْدُ لَیْلَی اَللّٰهُ- خدا و فرشتگانش را به شهادت می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید [و آزار دادید] و موجبات خشنودی مرا فراهم نکردید. اگر با [یدرم] رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کنم شکایت شما را نزد او خواهم برد.» (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۶)

مسمار از خجالت سرخ شد ..

خانه اش که سوخت

خورد شد پهلوی ولی پر را نمی‌دانم چه شد؟!

دیدم آتش را ولی در را نمی‌دانم چه شد؟!

پای ضارب بشکند وقتی که در را باز کرد
شانه مادر که تکلیفش مشخص شد ولی
فاطمه در اصل حیدر بود و حیدر فاطمه
طفل رفت از دست، مادر را نمی‌دانم چه شد؟!
بعد از آن موهای دختر را نمی‌دانم چه شد؟!
فاطمه جان داد حیدر را نمی‌دانم چه شد?!

این سخن پیچیده هرجا
مرتضی افتاده از پا ...

زد حسین از داغ مادر بر سرش اما چه سود
یک روز زینب سلام الله علیها جلو آمد صدا زد داداشم، حسن جانم .. چرا همش یه گوشه کز کردی و
زانوی غم بغل گرفتی .. داغ مادر دیدی، ما هم دیدیم .. تو داداش بزرگ مایی .. قفل لب‌هاش باز شد
.. صدا زد زینب دست از دلم بردار .. هرچی دیدیم با هم دیدیم اما تو کوچه من بودم، شما نبودید ..
هرچی تلاش کردم جلوش رو بگیرم نشد..

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة